

مقدمه ای به رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل

چکیده

این مقاله، مقدمه ای به یک رویکرد طبقاتی در قوانین بین المللی ارائه می دهد. تز "مرگ کلاس" را به چالش می کشد و در مورد ارتباط دائمی مقوله "طبقه" استدلال می کند. در میان چیزهای دیگر، بحث این است که مقوله "طبقه"، بدون حذف تقسیمات جنسی و نژاد رده بندی می شود. با توجه به ظهور یک تشکیلات اجتماعی جهانی، این مقاله ادعا می کند که یک طبقه سرمایه داری فراملی در حال شکل دهی به قوانین و نهادهای بین المللی در دوران جهانی سازی است. این امر خواستار پیوند دادن انتقاد طبقاتی از قوانین و نهادهای معاصر با ایده و شیوه های مقاومت است و در این زمینه، معنای بین المللی گرایی و مبارزه طبقاتی را برای یک طبقه در حال ظهور مظلوم فراملیتی را در نظر می گیرد. این مقاله با معرفی مزایای یک رویکرد طبقاتی در قوانین بین المللی به نتیجه گیری می رسد

1. مقدمه

این مقاله، مقدمه ای بر رویکرد طبقاتی به قوانین بین المللی ارائه می دهد. اگرچه تحقیقات حقوق بین المللی جریان اصلی (MILS) برای کمک به درک حقوق بین الملل معاصر (CIL) بسیار مفید است، تمرکز انحصاری آن روی کشورها، بازرسی جدی از گروه های اجتماعی و طبقاتی که بر سیاست های دولت تاثیر می گذارد و اغلب عوامل اصلی و سودمند رژیم های حقوق بین الملل را مسدود می کند. در مقابل، یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل، در کنار دولت ها، روی گروه ها و طبقات اجتماعی تمرکز می کند که به قوانین بین المللی شکل می دهند و از نظر تاریخی به آنها شکل داده اند که ما را قادر می سازند تا شکاف های

مهمی را در درک فرایند ساخت و اجرای قانون بین المللی، از جمله موقعیت وکلای بین المللی در نظام بین المللی پر کنیم. یک تمرکز طبقاتی، به نحوی متفاوت، وکلای بین المللی را قادر می سازد که رشته حقوق بین الملل را مانند افراد دست اندرکار مورد توجه قرار دهند.

یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل لزوماً به معنی یک رویکرد مارکسیستی به حقوق بین الملل نیست. Bourdieu، Durkheim و Weber، از جمله کسانی بودند که کلاس طبقه اجتماعی را برای درک جامعه مدرن به کار گرفتند. بنابراین درک آنها از "کلاس" می تواند به همان اندازه برای ترسیم یک رویکرد طبقاتی به قوانین بین المللی مورد استفاده قرار گیرد. در حالی که این مقاله بر مارکس و مترجمانش (از جمله Bourdieu) متکی است، فرضیه اصلی این است که هر رویکرد طبقاتی، هرچند به شیوه های گوناگون، برای کمک به درک CIL بسیار مفید است. یک رویکرد طبقاتی نیز به معنای رد روشهای غیرطبقاتی (محافظه کارانه، لیبرال، فمینیست یا پست مدرن) به CIL نیست. اینها می توانند یکدیگر را تکمیل نمایند تا درک ساختار و فرایند حقوق بین الملل را بهتر نمایند. اما یک رویکرد طبقاتی قطعاً این دیدگاه را رد می کند که ارزش های انسانی جهانی، پایه ای مناسب تر برای درک و ارزیابی عملکرد قانون بین المللی می باشند. زیرا چنین رویکردی، مشکلات ثابت شده در جامعه، را از نظر ملی و جهانی نادیده می گیرد. در حالیکه ارزشهای انسانی جهانی قطعاً در گفتمان حقوق بین الملل جایگاه دارد، آنها مانند گفتمان حقوق بشر، تحت تخصیص انتخابی، تفسیرهای تمثیلی و دستکاری توسط گروه ها، طبقات و دولت های غالب هستند.

در بیان یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل، این مقاله به شرح زیر ادامه می یابد. بخش 2، از طریق به چالش کشیدن "مرگ تز طبقه"، روی مقوله "طبقه" تمرکز می نماید. در فرایند نقد تز «پایان طبقه»، به دیدگاه نویسندگان کلیدی مانند Bourdieu، Poulantzas، Resnick و Wolf، و Wright اشاره دارد. این بینش نشان می دهد که رده "طبقه" حتی در جوامع پیشرفته سرمایه داری همچنان ادامه دارد و نباید مخالف با رده های جنسیت و نژاد دیده شود و به مکمل بودن بین آنها اشاره می کند. بخش 3 در نظر می گیرد که آیا صحبت از شکل گیری اجتماعی جهانی و طبقات جهانی مقتضی و مناسب است. در این راستا، این بخش، معنای یک «شکل گیری

اجتماعی» را روشن می کند و به کاراکتر جهانی سرمایه داری و ظهور یک حوزه عمومی فراملی اشاره می کند که شواهدی از وجود یک تشکل اجتماعی جهانی را ارائه می دهد. سپس این بخش نگاه به ظهور یک طبقه سرمایه داری فراملی (TCC) را ادامه می دهد که جهانی شدن را در کشورهای توسعه یافته و کشورهای جهان سوم تحریک می کند و تأثیر TCC بر CIL را بررسی می کند. بخش چهارم، در برابر پشت صحنه طبقه غالب نژادی فراملی (TOC)، معنای "بین المللی سازی" و "مبارزه طبقاتی" امروز و رابطه آن با CIL را در نظر می گیرد. بخش 5 به صورت طرحواره، لیست مزایای استفاده از رویکرد طبقاتی در قوانین بین المللی را فهرست می کند.

2 بر اساس طبقه

برای پیشبرد یک رویکرد طبقاتی برای قانون بین المللی، ابتدا باید مفهوم «طبقه» را روشن کنیم. طبقات اجتماعی در ادبیات مارکسیستی کلاسیک به صورت زیر تعریف شده اند:

طبقات، گروه های بزرگی از افراد متفاوت از یکدیگر به واسطه مکان هایی که اشغال می کنند در یک نظام تعیین شده تاریخی در تولید اجتماعی، از طریق رابطه آنها (در اغلب موارد تثبیت شده و تدوین شده در قانون) به وسیله تولید، توسط نقش آنها در سازماندهی اجتماعی کار و در نتیجه، به واسطه ابعاد سهم ثروت اجتماعی که آنها در اختیار دارند و نحوه کسب آن می باشند. طبقات، گروه هایی از افراد هستند که یکی از آنها می تواند نیروی کار دیگری را به دلیل مکان های مختلفی که در سیستم مشخصی از اقتصاد اجتماعی اشغال می کنند، برای خود بردارد. وظیفه روشن کردن مفهوم "طبقه" را می توان از طریق یک بازنگری انتقادی از استدلال های اصلی پیشنهادی برای حمایت از تز "مرگ طبقه" انجام داد. امروزه ادعا می شود که رده "طبقه" حداقل برای پنج دلیل زیر، دیگر مفید نیست:

اول، علیرغم تمرکز آن بر جامعه شناسی مارکسیستی، مقوله "طبقه" به اندازه کافی توسعه نیافته است. محققان مارکسیستی خودشان اعتراف می کنند که "مفاهیم مارکسیستی سنتی در مورد مفاهیم طبقه به طور کلی مبهم و

ناکافی هستند". گرایش عمومی روی کار با یک مدل دو طبقه ای از جوامع سرمایه داری است: طبقه سرمایه داری و کارگر، که یک دیدگاه بی خاصیت از ساختارهای پیچیده چند-طبقه اجتماعی را ارائه می دهد.

ثانیا، تعیین طبقات براساس روابط اقتصادی است که شناسایی طبقات در حوزه های ایدئولوژیک و سیاسی را تعیین می کند. برعکس، نقش ایدئولوژیک و سیاسی طبقات به سادگی از مکانهای اقتصادی آنها و بدون در نظر گرفتن واسطه ها و تعاملات چندملیتی که این نقش ها را تعیین می کند، ناشی می شود.

سوماً، به طور فزاینده ای به رسمیت شناخته شده است که تقسیمات جنس و نژاد در جامعه به اندازه تقسیم "طبقه" برجسته هستند. عدم شناخت این تقسیمات دیگر اجتماعی، مقوله "طبقه" را کمتر مفید جلوه می دهد. از سوی دیگر، تلاش برای تطبیق و ترکیب این مقوله های دیگر، مقوله "طبقه" را به نقطه ای می رساند که در آن تمایز و سودمندی تحلیلی خود را از دست می دهد.

چهارم: واقعیت انتشار سرمایه از طریق پراکندگی مالکیت سهام و جداسازی بین مالکیت رسمی قانونی و مالکیت واقعی اقتصادی، مقوله "طبقه" را به عنوان یک مقوله ای بی مورد جلوه می دهد.

پنجم، نادیده گرفتن این واقعیت که در مرحله دوم مدرنیته، جهان پیشرفته سرمایه داری، چیزی را آشکار می کند که Beck آن را "سرمایه داری بدون طبقات" می نامد، وجود دارد. در حالی که احتمالاً درست است که "موفقیت جمعی با مبارزه طبقاتی"، مسئول ریشه کن کردن ایده و واقعیت طبقات اجتماعی است؛ اما واقعیت این است که "طبقه" با مقوله "فردیت سازی" جایگزین می شود، هرچند که با نابرابری پس از طبقه و پس از اشکال ملی افراطی همراه می شود. به طور خلاصه، همان طور که Beck می گوید، "برای اولین بار در تاریخ، فرد به جای طبقه، به واحد اساسی تکثیر اجتماعی تبدیل می شود".

این انتقادات در مورد استفاده از مقوله "طبقه" دارای درجه ای از اعتبار است، اما، همانطور که در زیر بحث می شود، ناکارآمد نیست، زیرا درون یک رویکرد مارکسیستی به اندازه کافی می تواند مورد توجه قرار گیرد.

اولاً، در حالی که درست است که محققان مارکسیست اغلب به استفاده از مدل دو طبقه در تحلیل خود تمایل دارند، این مورد اغلب همانند یک مختصرنویسی مناسب برای تحلیل طبقه است. بیشتر نویسندگان مارکسیستی پارا فراتر

گذاشته اند و به طبقات دیگر پرداخته اند (دهقانان، صاحبان زمین، و غیره)، به ویژه طبقات متوسط یا میان ی. تعیین طبقات متوسط یا میانی، یک فرایند پیچیده است. برای اینکه اگر تمایز مارکس بین کار مولد و کار غیرمولد برای این هدف مورد استفاده قرار می گرفت، بسیاری از افراد در طبقه متوسط در تعریف طبقه کارگر قرار می گرفتند. مارکس به این نکته اشاره کرده بود که "از نقطه نظر تولید سرمایه داری"، "نیروی کار در صورتی مولد است که مستقیماً برای سرمایه ارزش قائل شود یا ارزش های مازاد را خلق کند". اما تمایز بین کار مولد و غیرمولد، همان طور که مارکس مشخص نمود، به محتوای تعیین شده یا ارزش استفاده آن مربوط نمی شود. در حقیقت، همانگونه که مارکس خاطرنشان کرد، "یک نوع نیروی کار می تواند مولد یا غیرمولد باشد. . . .

خواننده ای که آهنگ خود را برای حساب خود به فروش می رساند، یک نیروی کار غیر کارآمد است. اما همان خواننده که توسط یک کارآفرین به منظور کسب درآمد برای کارآفرین به کار گرفته شده است، یک کارگر تولیدی است؛ زیرا او سرمایه را تولید می کند. بنابراین، تمایز بین نیروی کار مولد و غیرمولد باید با معیارهای دیگری مانند تمایز بین کار فکری و دستی به منظور رده بندی افراد / حرفه ها در طبقه متوسط یا میانی ترکیب شود. Resnick و Wolff یک نقشه دقیق از طبقات را با استفاده از معیارهای مختلف پیشنهاد می کنند. بر اساس گمان مارکس که فرآیند طبقاتی چیزی است که در آن "نیروی کار مازاد بدون پرداخت پول از تولیدکنندگان مستقیم هدایت می شود"، آنها تمایز قائل شدن بین "طبقات اساسی" و "طبقات رده بندی شده" را ادامه می دهند.

"طبقات رده بندی شده به افرادی اطلاق می شود که نه کار انجام می دهند و نه کار اضافی می کنند. در عوض، آنها وظایف خاص اجتماعی خاص خود را انجام می دهند و خود را با استفاده از سهام اضافی کار استخراج شده که توسط یکی از طبقات استخراج اساسی استخراج شده است حفظ می کنند." "طبقات رده بندی شده،" برخی از شرایط موجود - غیر اقتصادی و همچنین اقتصادی - از فرآیند طبقه اساسی" را ارائه می دهند.

Resnick و Wolff دو نوع طبقات رده بندی شده را متمایز می کنند: "نوع 1 شامل مدیران فرایندهای اجتماعی می شود که شرایط وجود برای فرایند طبقه بنیادی سرمایه داری هستند؛ و نوع 2، عملگران هدایت شده در این فرآیندها (که می تواند توسط طبقات رده بندی شده نوع 1 یا توسط سرمایه داران استفاده شود). "نوع 1 شامل

تجار، مزدوران و ملاکان خواهد بود. در محیط یک شرکت، افراد نوع I شامل سهامداران و مدیران بازاریابی، فروش، نظارت، تبلیغات، حسابداری، خدمات حقوقی و غیره می شوند. نوع 2 شامل افرادی مانند معلمان عمومی، ابتدایی یا دبیرستان، فروشندگان شاغل سرمایه داران، و یا جمع کنندگان اجاره استخدام شده توسط صاحبان زمین می شوند. با این حال، افراد می توانند موقعیت های طبقاتی مختلف را در فعالیت ها و موقعیت های مختلف اشغال کنند. Wolff و Resnick نتیجه گیری می کنند که "جامعه به خاطر نظریه مارکسیستی همیشه یک شکل پیچیده از تعامل طبقات بنیادی و رده بندی شده است؛ این یک تشکیل اجتماعی است. لزوماً نباید با طبقه بندی آنها در مورد طبقات اساسی و زیرمجموعه موافقت کرد. اما آنچه آنها به اندازه کافی نشان می دهند این است که نقشه برداری از طبقات فراتر از طبقه بندی دو-مدل به منظور دربرگرفتن واقعیت های اجتماعی پیچیده امکان پذیر است. چنین نقشه ای به نوبه خود می تواند برای درک واکنش های مختلف طبقات اجتماعی به رژیم های مختلف حقوق بین الملل استفاده شود.

ثانیا، این انتقاد که رده «طبقه» محدود است یا طبقات در آن تعریف می شوند، این حوزه اقتصادی به تنهایی کاملاً درست نیست. به عنوان مثال، پولانزاس، صرفاً تعیین خالص اقتصادی طبقات را رد می کند. به گفته وی، "یک طبقه اجتماعی می تواند در سطح اقتصادی، در سطح سیاسی و یا در سطح الهیات شناسایی شود و بنابراین می تواند با توجه به یک نمونه خاص، جایگاهی داشته باشد". به منظور فراتر رفتن از ایده های طبقاتی اقتصادی، پولانتزا به تمایز کارهای مولد و غیرمولد می پردازد که کار دستی و ذهنی را اضافه می کند، و در تقاطع دو طبقه است که او طبقات را در سطوح سیاسی و ایدئولوژیک قرار می دهد. به نظر وی، "فقط کارگران دستی تولیدی باید بخشی از پرولتاریا باشند". زیرا، علیرغم کارمندان دارای حقوق و دستمزد، موقعیت سیاسی و ایدئولوژیک طبقه متوسط، به ویژه کسانی که بخشی از دنیای در حال رشد (که اصطلاحات نگری) تولید نامطلوب و بخش خدمات هستند، متفاوت از طبقه کاری است. کورتل موقعیت پولانتزا را خلاصه می کند:

طبقه کارگر با تقابل کار مولد (تعیین اقتصادی) و کار دستی (تعیین سیاسی و ایدئولوژیک) تعریف می شود و به واسطه تأثیرات خود بر موقعیت میانجی با توجه به ضدآمیزی بورژوازی و پرولتاریا، کارگران دستمزدبگیر غیر پرولتری باید به عنوان "خرده بورژوازی جدید" در نظر گرفته می شوند.

بدین ترتیب، پولانتز، مانند Resnick و Wolff، پا را فراتر از آزمایش کار مولد و غیرمولد می گذارد که مارکس برای تعیین هویت پرولتاریا پیشنهاد کرد. اعم این نکته، این واقعیت است که هیچ ارتباطی بین مکان در ساختار طبقه و موقعیت طبقه وجود ندارد؛ موقعیت های ایدئولوژیک و سیاسی یک فرد یا یک گروه ممکن است از موقعیت مکانی آنها متفاوت باشند.

کار Bourdieu، درک "طبقه" را تسهیل می کند که به واسطه مکان آن در ساختارهای اقتصادی محدود نمی شود تا این دیدگاه انتقادی را برآورده سازد، مبنی بر اینکه طبقات در سطوح ایدئولوژیک و سیاسی تعیین نمی شوند. طبق نظر Bourdieu، موقعیت مکانی طبقه یک فرد یا گروه در یک شکل گیری اجتماعی، توسط سه عامل تعیین می شود: کل حجم سرمایه اقتصادی و فرهنگی؛ ترکیب سرمایه اقتصادی و فرهنگی؛ و تغییر و ثبات در ترکیب سرمایه اقتصادی و فرهنگی در طی یک دوره زمانی. مفهوم سرمایه فرهنگی، همانگونه که Weininger توضیح می دهد، "به یک صلاحیت فرهنگی خاص" اشاره می کند، البته صلاحیتی که به طور نابرابر توزیع شده است و - به عنوان یک "منبع" یا "قدرت" - در یک محیط اجتماعی خاص "کارآمد نیست. سرمایه فرهنگی در افراد و گروه ها توسط نهادهای اجتماعی مانند خانواده و مدرسه ایجاد می شود. بنابراین وجود طبقات به واسطه تعریف Bourdieu از "وضعیت طبقاتی است. این ماتریس مفهومی، تحلیل طبقاتی را برای فرار از «عینیت گرایی عمل که به عنوان یک واکنش مکانیکی بدون «یک عامل» شناخته می شود و «ذهنیت گرایی» که عمل را به عنوان دنبال نمودن عمدی یک قصد غلط» نشان می دهد، ممکن می سازد. مفاهیم "سرمایه فرهنگی" و "وضعیت طبقاتی"، در میان چیزهای دیگر، به موقعیت یابی "کالج نامرئی" و کلای بین المللی در تشکیلات اجتماعی ملی و جهانی کمک می کند. از آنجا که نقش «کالج نامرئی» در شکل گیری و تفسیر قوانین بین المللی بسیار مهم است، رویکرد طبقاتی، بینش قدرتمندی را در روند و ساختار حقوق بین الملل ارائه می دهد.

سوم، این دیدگاه که درک مارکسیستی از «طبقه» دیگر معتبر نیست، زیرا به جنبه های جنسیتی و تقسیم نژادی توجه نمی کند، کاملاً قانع کننده نیست. رده "طبقه" نباید مخالف با جنس و نژاد دیده نمی شود. یک طبقه اجتماعی ممکن است به عنوان یک واحد پیچیده در نظر گرفته شود که تقسیمات جنسیت و نژاد را در بر می گیرد. به این ترتیب، جنسیت و نژاد به سادگی تحت رده طبقه بندی نمی شوند و فقط تکمیلی بر آن نیستند. اینها رده های در هم نفوذ کننده و دارای فعل و انفعال با یکدیگر هستند که به روش های مختلف تقاطع دارند. اما، همانطور که Sen به روشنی خاطرنشان می کند، "هیچ منبع دیگری از نابرابری به طور کامل از طبقه مستقل نیست" و در نتیجه "مسئله اساسی، مکمل بودن و همبستگی است، نه کارکرد مستقل تفاوت های مختلف (مثل کشتی های عبورکننده در شب)" از این دیدگاه، رایت به عنوان مثال به پنج شکل ممکن از رابط طبقه / جنس اشاره می کند:

جنسیت به عنوان نوعی از روابط طبقاتی؛ روابط جنسیتی و روابط طبقاتی به صورت متقابلی بر یکدیگر تاثیر می گذارند؛ جنسیت به عنوان یک مکانیزم مرتب سازی در مکان های طبقه؛ جنسیت به عنوان ارتباط متصل به مکانهای طبقه؛ و جنسیت به عنوان یک تعامل علت و معلولی با طبقه در تعیین نتایج مختلف.

Bourdieu ادامه داد و جایگاه مساوری برای طبقه و جنس قائل شد. اینها، ژست های خالی نیست، بلکه فرض می کنند که رده «جنس» دارای ماهیت جداگانه ای از روابط طبقاتی است. حداقل یک نتیجه این است که مبارزه با نابرابری جنسیتی ممکن است دامنه وسیعتری برای موفقیت در سیستم سرمایه داری داشته باشد. از دیدگاه مشخص کننده CIL، نکته مهم این است که تأثیر آن بر سرنوشت هر سه طبقه اجتماعی، یعنی طبقه، جنسیت و نژاد را باید در نظر گرفت.

نقد چهارم از مقوله "طبقه" این است که دموکراتیزه کردن مالکیت از طریق گسترش مالکیت سهام و بالا بردن طبقه مدیریتی خواستار تفکر مجدد در مورد ارتباط این مقوله است. اما، همانطور که در پاسخ خاطرنشان شده است، انتشار مالکیت سهام تنها منجر به تقویت کنترل واقعی سهامداران بزرگ می شود، که در نتیجه موفق به دستور دادن مبلغ بودجه هایی خارج از مبالغ متناسب با مالکیت واقعی خود شدند. به طور ضد و نقیض، پراکندگی سهام به نفع

متمرکز نمودن سرمایه است. علاوه بر این، همانطور که کاترل توضیح می دهد، علیرغم دموکراتیزاسیون کردن مالکیت:

وسائل تولید، به واسطه شرکت های سرمایه داری (شرکت سهام) همچنان هدف مالکیت انحصاری هستند. بنگاه های سرمایه داری همچنان موضوع های جداگانه حقوقی و واحدهای مالکیت جداگانه هستند که کالاها را برای بازار تولید می کنند و به واسطه نیازمندی های سودآوری محدود می شوند و تولید کنندگان، چه کارگران یدی یا مدیران، تنها در صورتی می توانند به وسائل تولید دسترسی داشته باشند که امکان بستن یک قرارداد دستمزد را با یک بنگاه سرمایه داری داشته باشند. در این راستا، شرکت سهامی را می توان به عنوان یک نوع دارایی سرمایه داری در نظر گرفت، شکل متمایزی از مالکیت شخصی، اما به هیچ وجه نشاندهنده «لغو حالت تولید سرمایه داری» نیست. در سطوح سیاسی و ایدئولوژیک، پراکندگی مالکیت سهام، مبنایی مادی است که بر اساس آن، طبقات متوسط به سمت شیوه تولید سرمایه داری (CMP) برنده می شوند. سود سهام دریافت شده، رای آنها برای سرمایه داری را دریافت کرد.

انتقاد پنجم از مقوله "طبقه" این است که، حداقل در مورد جوامع پیشرفته سرمایه داری، ایجاد دولت رفاه منجر به انحلال "فرهنگ طبقات" شده است. همانطور که Beck استدلال می کند، به «فروپاشی هویت های جمعی» و ظهور فردیت منجر شده است. این همانگونه است که اتکینسون توضیح می دهد که "یک فرایند دوگانه که به موجب آن، تحت شرایط مدرنیته انعکاسی، افراد از" اشکال و تعهدات اجتماعی تعیین شده تاریخی "بیرون می آیند، از جمله موارد مرتبط با طبقه و بنابراین وارد شیوه های جدید زندگی می شوند که در آن، "باید تولید کنند، پیش بروند، و شرح زندگی خود را بیان کنند". با این وجود، این صرفاً نه به عنوان یک پدیده ذهنی بلکه یک پدیده ساختاری پیش بینی می شود. منتقدان خاطرنشان می کنند که نظریه و مشاهدات Beck از لحاظ تجربی زمینه سازی نشده اند، یعنی، آنها "داده" نیستند. علاوه بر این، او بر تمایز بین موقعیت های تبعیض فردی و وابستگی طبقاتی اذعان نمی کند؛ در نتیجه، تبعیض فردی، بسته به موقعیت مکانی خود، یک حاشیه تفاوتی را بدست می آورد. گفتمان بین الملل حقوق بشر، این بینش را از طریق تمایز بین حقوق فردی و جمعی، می گنجاند. شکست

Beck در تمایز بین تبعیض فردی و تابعیت طبقاتی و دیالکتیک آنها توضیح میدهد که چرا در مفهوم سازی او از مقوله فردی سازی، «انطباق پذیری» و «تضاد» وجود دارد، زیرا او به دفعات گمان می کند که طبقه کاملاً از بین رفته است. فرمول Beck نیز با مشکل یورو-محور بودن روبروست، به همان اندازه که سرنوشت "طبقه" در جهان سوم یا اقتصادهای انتقالی و پیامدهای آن برای فرهنگ طبقات در دنیای غرب را در نظر نمی گیرد؛ مزایایی که به طبقات کارگر در جهان اول اختصاص می یابد و تعریف مجدد منافع آنها نادیده گرفته می شوند. این فرضیه اساسی است که طبقه تنها می تواند در قالب ملی قرار گیرد، مسئله ساز است، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که طبقات نتوانند در سطح جهانی تشکیل شوند و (همانطور که خواهیم دید) در واقع آنها اینگونه بوده اند.

3 از طبقات ملی تا جهانی: در شکل گیری اجتماعی جهانی

بحث در مورد مفهوم "طبقه"، ماهیت پیچیده کاربرد شناسایی طبقات در شکل های اجتماعی ملی، درهم آمیختن آنها با مقوله های جنسیت و نژاد و درک نقش آنها در بهره ور بودن جامعه را نشان می دهد. زمانی که صحبت از طبقات در سطح جهانی است، این مسئله حتی بیشتر پیچیده تر می شود. آیا می توانیم از یک جامعه جهانی صحبت کنیم؟ آیا طبقات جهانی وجود دارند؟ آیا می توانیم تحلیل طبقات چندگانه را در سطح جهانی انجام دهیم؟ منافع طبقاتی در نظام بین دولتی چگونه بیان می شود؟ به چه میزان وجود دولت های مستقل به این معنی است که منافع طبقاتی در سطح جهانی و به طور غیرمستقیم به شدت متاثر می شوند؟

یک تمایز بین شیوه تولید و شکل گیری اجتماعی

برای پاسخ دادن به این سؤال ها، تصریح نمودن تمایز بین شیوه تولید و یک تشکیل اجتماعی مفید واقع می شود. یک شیوه تولید، یک شیء انتزاعی و رسمی است که در واقعیت به معنای قوی وجود ندارد. تنها چیزهایی که «واقعاً» وجود دارند، یک تشکیل اجتماعی تعیین شده تاریخی است، یعنی یک کلیت اجتماعی، در وسیع ترین معنا، در یک لحظه خاص در وجود تاریخی خود: به عنوان مثال، فرانسه تحت لوئیس بناپارت، انگلستان در دوران انقلاب صنعتی ". یک شکل گیری اجتماعی معمولاً توسط ترکیبی خاص از شیوه های تولید سرمایه داری، فئودالی و پاتری سنتی

مشخص می شود که ترکیبی از آنها به معنای قوی وجود دارد". به این ترتیب شکل گیری اجتماعی یک وحدت پیچیده را تشکیل می دهد که در آن نوع خاصی از تولید، بر دیگران که آن را تشکیل می دهند، غالب است. به همین ترتیب می توان استدلال نمود که جهانی شدن تسریع یافته، منجر به ظهور یک شکل گیری اجتماعی جهانی شده است که در آن شیوه های مختلف تولید (به معنای دوگانه، همانطور که در داخل کشورها و همچنین در نظام بین المللی وجود دارد) به طور همزمان وجود دارند اما تحت سلطه حالت تولید سرمایه داری (CMP). برگرفته از Mandel، روابط سرمایه داری مبادلات سطح جهانی (و تولید)، روابط سرمایه داری، نیمه سرمایه داری و سرمایه داری را در یک وحدت ارگانیک به هم پیوند می دهند. این ادعا قبلاً درک نمی شد، زیرا ادغام جهانی جوامع ملی، در فقدان انقلاب اطلاعات و ارتباطات، به مرحله کیفی امروزی نرسیده است. وضعیت کنونی بسیار متفاوت است. سرعتی که در آن، بحران های مالی در جهان در حال وقوع هستند، مسیری طولانی برای تایید ظهور شکل گیری اجتماعی جهانی دارد. البته جایگاه تشکیلات اجتماعی مختلف ملی در شکل گیری جامعه جهانی، از جمله سطح ادغام، یک مجموعه پیچیده از روابط را ایجاد می کند که خواستار نقشه برداری مفهومی و تجربی است. اما یک شکل گیری اجتماعی جهانی پایه را می توان با اطمینان تأیید نمود.

B کاراکتر جهانی سرمایه داری

یک ویژگی مرکزی سرمایه داری، که شایسته تاکید است، گرایش ذاتی آن به گسترش مکانی است. همچنین توضیح می دهد که چرا سرمایه داری همیشه امپریالیستی بوده است؛ توسعه سرمایه داری توسط توسعه ترکیبی و نابرابر مشخص می شود؛ به طور همزمان توسعه و عدم توسعه را ایجاد می کند. اما این حقیقت، به طور کلی به درک مارکسیستی سرمایه داری توجه نکرده است. همانند Patnaik، اقتصاددان مارکسیست هندی، تحلیل مارکس اساساً مرتبط با یک اقتصاد سرمایه داری بسته است. بنابراین، در میان دیگر چیزها، "تعامل بین سرمایه داری و مستعمره ها، حوزه سکوت برای نظریه مارکسیستی (به جز تلاش های انفرادی و ناقص لوکزامبورگ)" باقیمانده است. آنچه که

در اینجا مطرح می شود، همانطور که او ادامه می دهد، داستان استعمار نیست، بلکه داستان نحوه گنجاندن آن در هسته ی نظریه مارکسیست است تا اشکال معاصر امپریالیسم را بهتر درک نماییم.

در حالی که در سالهای پس از سال 1853، مارکس و انگلس، با مطالعه ایرلند، ماهیت مخرب استعمار را بدون اصطلاحات نامعلوم (به ویژه در نوشته هایشان در در مورد هند) محکوم کردند؛ این کار بر تحلیل آنها از CMP به عنوان یک سیستم بسته، تأثیری نداشت. حتی لنین به طور جدی، نقشی که استعمارگری در روند بازتولید سرمایه ای ایفا کرد، مورد بررسی قرار نداد. این کار منجر به نادیده گرفتن این حقیقت شد که سرمایه داری و امپریالیسم یک رابطه داخلی دارند نه غیرمستقیم و بنابراین سرمایه داری از همان آغاز، امپریالیستی بوده است. یا، به بیان دیگر، نقش تاریخی سرمایه داری همیشه ایجاد یک تشکیل اجتماعی جهانی است، اگرچه یک تشکیل که یک نظم جهانی درست را نشان نمی دهد.

با این حال، باید مشخص شود که در حالی که رابطه بین CMP و امپریالیسم، داخلی است، محتوا و فرم آن در دوره های مختلف تاریخ تغییر نموده است؛ مجموعه ای از شیوه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی که امپریالیسم را شکل می دهند. تحول را در طول زمان تجربه نموده اند. آنچه که امروز شاهد آن هستیم، ظهور چیزی است که امپریالیسم جهانی نامیده می شود. مشخصه متمایز آن اینست که طبقه ای که از آن منفعت می برد، بخش فراملی طبقات سرمایه داری ملی با سرمایه مالی بین المللی به عنوان نیروی محرک مرکزی است (به عنوان در برابر ترکیبی از سرمایه صنعتی و مالی در دوره استعمار بالا). مزایایی که به TCC اختصاص می یابد، تقریباً با طبقاتی پایین و متوسط در جهان اول و سوم به اشتراک گذاشته می شود؛ ایدئولوژیهای مالی جهانی حکومت اغنیا اغلب از این بخش می آیند. اما، همانطور که بحران مالی جهانی اخیر نشان داده است، جهانی سازی امپریالیستی مبتنی بر سرمایه گذاری نمی تواند پایدار باشد. این بحران، تکامل یک شکل گیری اجتماعی جهانی را شهادت می دهد.

C ظهور یک حوزه عمومی فراملی

امروزه نیز ظهور یک شکل گیری اجتماعی جهانی توسط ظهور یک حوزه عمومی فراملی مشهود است. به طور سنتی، تفکر در مورد حوزه عمومی "توسط یک تصور سیاسی وستفالی" اطلاع رسانی شده است. این مورد در عصر جهانی شدن، در حال تغییر است، زیرا، همانطور که فریزر توضیح می دهد:

این اصل کاملاً تحت تاثیر قرار گرفته بیان می کند که... عموم مربوطه باید با دسترسی به ساختارهای تهویه کننده زندگی را که اثرات آنها مسئله ساز هستند، تطبیق یابند. جایی که این ساختارها، مرزهای دولت ها را نقض می کند، حوزه های عمومی مرتبط باید بین المللی باشند. با شکست خوردن این مورد، عقیده ای که آنها تولید می کنند نمی تواند مشروع باشند.

در حالیکه حوزه عمومی فراملی در حال ظهور، هنوز یک حوزه بورژوازی است که بخش های بزرگی از TOC به راحتی به آن دسترسی ندارند، به طور فزاینده ای در حال گسترش اثر خود را از طریق گزارش و ابزار همبستگی با مبارزات سیاسی و اجتماعی TOC است. به عبارت دیگر، ساختارهای اجتماعی تهویه کننده زندگی، امروزه به وسیله یک سرمایه داری جهانی در میان فرایند جهانی شدن تسریع یافته شکل می گیرند و بر این اساس، افراد مرتبط از گروه ها و طبقات مختلف فراملیتی تشکیل شده است، از جمله TCC، TOC و طبقات متوسط بین المللی (TMC).

البته شکل گیری جامعه جهانی در حال ظهور و عرصه عمومی فراملی، هنوز پایگاهی در نظام بین دولتی دارد که منطق و دینامیک آن نمی توانند کنار گذاشته شوند. سیاست خارجی یک کشور، بیان ترکیبی از چندین عامل است: منافع طبقه غالب، سازش با سایر طبقات اجتماعی، نگرانی های امنیتی ملی، اضطراب های فرهنگی، جنبش های مقاومت و تمایز فرایند قانون گذاری بین المللی. این بدان معنی است که اثرات حالت جهانی غالب تولید یا منافع طبقات فراملی هژمونیک به طور مستقیم به قوانین بین المللی ترجمه نمی شوند. تعدادی از متغیرهای دیگر و فرآیندهای میانجیگری وجود دارد که در بازی دخیل هستند. در عین حال، تا حدی که حقوق بین الملل، یک ابزار است که نه تنها نشان دهنده، بلکه تشکیل دهنده و تاثیرگذارنده بر ماهیت موضوعات آن است، در زمان های اخیر نقش مهمی در ساختن شکل اجتماعی جهانی ایفا کرده است که تحقق منافع TCC را تسهیل نموده است. نسخه

استانداردهای جهانی یکنواخت یا خلق حقوق مالکیت جهانی از طریق قوانین، بین المللی در این زمینه اهمیت دارد. این تحولات به نوبه خود به این واقعیت بر می گردد که بخش کوچکی از طبقه سرمایه داری (TCC) بر ساختارهای دولتی تسلط پیدا کرده اند و سیاست ها در کشورهای کلیدی توسعه یافته و در حال توسعه تحت تاثیر قرار داده اند. TCC (در سطوح اقتصادی، ایدئولوژیک و سیاسی)، یکپارچگی جهانی را تشویق نموده است و به دنبال اتخاذ اصول و معیارهای مربوط به قوانین بین المللی است. کالج نامرئی وکلای بین المللی، مشارکت خود را در این روند انجام داده است. دانشگاهیان، دیپلمات ها، بوروکرات ها، قضات، داوران نقش مهمی در پیشبرد دیدگاه TCC در جهان حقوق بین الملل ایفا کرده اند.

TCC D: مورد اروپا

TCC به روش های مختلف تعریف شده اند. طبق گفته Sklair، "طبقه سرمایه داری فراملی از سرمایه داران در معنای مارکسیستی سنتی تشکیل نشده است. مالکیت یا کنترل مستقیم وسایل تولید، دیگر معیار انحصاری برای خدمت به منافع سرمایه نیست، به ویژه منافع جهانی سرمایه نیست. به نظر وی، TCC شامل چهار بخش زیر است: مدیران اجرایی TNC و وابستگان محلی آنها (بخش شرکتی)؛ دولت جهانی کننده و دیوانسالاران بین دولتی و سیاستمداران (بخش دولتی)؛ متخصصان جهانی سازی (بخش فنی)؛ و تجار و رسانه ها (بخش مصرف کننده). دیگران مانند Harris و Robinson معتقدند که TCC از صاحبان سرمایه فراملیتی تشکیل شده است، یعنی گروهی که دارای ابزارهای جهانی پیشروی تولید است که در اصل در شرکت های فراملیتی و موسسات مالی خصوصی جای یافته اند. Bourdieu، ابزارهای نظری را برای مقابله با دو تعریف متفاوت برای ما فراهم می کند که می توانند به ترتیب برای تاکید بر ساختار (رابینسون و هریسس) و عامل سازمانی (اسکلایر) گفته شوند. Bourdieu به دنبال "منحل نمودن تمایز بسیار بین این دو دیدگاه ظاهراً غیرعادی از تحلیل اجتماعی با ارائه یک اثبات نظری و به علاوه تجربی برای ضرورت همزمان و جدایی ناپذیری رویکردهای "ساختارگرایی" و "سازنده گرا" است. Bourdieu معتقد است که ساختارها، نهادها و عوامل در هیچ یک از دو حالت اجتماعی نیستند، الا در رابطه آنها.

این خارج از دیالکتیک دائمی و چندگانه زمینه و عادت، موقعیت و ضدموقعیت، ساختارهای اجتماعی و ساختارهای ذهنی است که شیوه ها، ظهور می کنند و (دوباره) جهانی را ایجاد می کنند که آنها را می سازد. در این مورد، البته، جهان مورد توجه، جهان حقوق بین الملل است.

فرآیند ادغام جهانی تحت رهبری TCC نیز یک فرایند چندسطحی است. این اتفاق در چندین سطح رخ می دهد: بین المللی، منطقه ای و ملی (به ویژه در شهرها). از آنجائیکه یک عنصر مهم در فرایند ادغام جهانی امروز، یک فرایند منطقه ای است، بررسی مهمترین آنها، یعنی فرایند ادغام اروپا، به طور خلاصه مفید است. Apeldoorn نشان می دهد که یک TCC در حال ظهور، نقش مهمی در آن ایفا کرده است. با توجه به اینکه "طبقات، عوامل یکپارچه نیستند"، Apeldoorn "فرآیند تشکیل طبقه کاپیتالیستی را به صورت مفهوم سازی می کند که در آن، گروههای مختلف درون طبقه سرمایه داری در کسره های طبقاتی رقیب متبلور می شود". این دو محور ساختاری اصلی که در طول آن بخش های طبقاتی به طور سفت و سخت تشکیل می شوند، بدین صورت شناسایی می شوند، اول بخش سرمایه صنعتی (تولیدی) در برابر سرمایه مالی (پولی) و دوم، بخش سرمایه داخلی (یا ملی) در مقابل سرمایه فراملیتی که به ویژه برای تحلیل تقسیمات در سرتاسر سرمایه صنعتی اهمیت پیدا کرده است. در درون سرمایه صنعتی، یک تمایز دیگر را می توان با توجه به درجه جهانی شدن برقرار کرد: یعنی اینکه آیا فعالیت های فراملیتی یک شرکت در یک مقیاس واقعاً جهانی رخ می دهد یا یک ناحیه کلان خاص محدودتر می شود (مثلاً اروپای غربی).

فرایند واقعی تشکیل طبقات باید در زمینه های تاریخی و مصنوعی قرار گیرد. طبق نظر Apeldoorn، TCC در اروپا در «میز گرد صنایع اروپایی» (ERT) تجسم یافته است: «یک سازمان اصلی که از طریق آن، طبقه ی سرمایه داری فراملی شکل گرفته است». در ERT 'منافع آن طبقه (بخش) سازمان یافته می شوند، شکل می گیرند و به یک استراتژی جامع ساخته می شوند. ERT عمدتاً در سطح ایده ها و شکل گیری ایدئولوژی عمل می کند و در طول زمان تغییر کرده است:

از سال 1988 تاکنون، شاهد تغییر در ترکیب عضویت ERT هستیم که باعث شده است که جهانی گرایان به گروه غالب در ERT تبدیل شوند. نه تنها بسیاری از شرکت های جهانی، مانند Shell, Unilever, ICI, BP, La Roche, BT و Bayer، مجدداً به ERT پیوستند، بلکه شرکت های ERT قدیمی تر، که قبلاً در بازارهای اروپایی تولید می کردند و در برابر واردات غیر اروپایی رقابت می کردند، خودشان جهانی شدند. این جهانی شدن صنایع اروپایی در زمینه تشدید رقابت جهانی و نیز شکست سیاسی پروژه نئومکارتانیستی رخ داد که در پرتوی آن، نئولیبرالیسم به عنوان یک استراتژی آلترناتیو جلب توجه نمود.

اما TCC اروپا باید نگرانی های "نئومارکتینیو سابق" و "سوسیال دموکرات ها" را جای می داد که یک بعد اجتماعی در بازار جدید اروپا را ارتقاء می داد، حتی اگر مطابق با منافعش بود. به این ترتیب، توانسته است منافع طبقه سرمایه داری را به طور کلی متحد کند و منافع جمعی آن را بیان کند و در عین حال، برای مجموعه گسترده ای از منافع و هویت جذاب باشد.

TCC E: مورد دنیای در حال توسعه

بخش فراملی طبقه سرمایه داری در جهان سوم در دو تا سه دهه گذشته نیز میدان را به دست گرفته است. دلایل مادی و ایدئولوژیکی وجود دارند که تاثیر رشد آن را نشان می دهند. در سطح مادی، پیگیری سیاست های نئولیبرال در کشورهای بزرگ سوم جهان، به بخش TCC، یک حاشیه بخشیده است. افتتاح بازارهای عمده جهان سوم و رژیم های سرمایه گذاری لیبرال، حضور TNC ها در جهان سوم را افزایش داده و اجازه داد که TCC جهان سوم، نقش شرکای جوان تر (به عنوان مثال، از طریق ورود به سرمایه گذاری مشترک) همتایان کشورهای توسعه یافته را بازی کند. فشار برای قابلیت تبدیل حساب سرمایه توسط منافع محلی و جهانی (از جمله حمایت از موسسات مالی بین المللی)، حضور سرمایه گذاران خارجی را در اقتصادهای نوظهور مانند هند افزایش داده است. ثانیاً، پیگیری سیاست های نئولیبرال، فضایی (از طریق تغییر مقررات پولی و مالی) برای ظهور شرکت های چند ملیتی در کشورهای بزرگ جهان از قبیل برزیل، چین، هند و آفریقای جنوبی ایجاد کرده است. ارزش سهام خارجی FDI از کشورهای در حال

توسعه، از 129 میلیارد دلار در سال 1990 به 859 میلیارد دلار در سال 2003 و از سال 1985، 11 برابر افزایش یافته است. ثالثاً سیاست های نئولیبرالی از طریق تبدیل سیاست های کار و قوانین، باعث عقب ماندگی اتحادیه های صنفی و دهقانان در کشورهای در حال توسعه و کاهش مقاومت در برابر منافع TCC شده اند.

اهمیت عوامل ایدئولوژیک را نمی توان دست کم گرفت. سخنرانی جهانی سازی نئولیبرال، در غیاب جایگزین های به روشنی بیان شده، تخیل رهبران سیاسی در کشورهای جهان سوم را تحت تأثیر قرار داده است. ثانیاً، دیدگاه TCC در میان طبقات متوسط از طریق صنایع فرهنگی و رسانه ای (با میزان قابل توجهی از FDI در آنها) به طور موثری منتشر شده است، و یک پایگاه پشتیبانی قوی برای TCC را ایجاد نموده است. در نهایت، پراکندی به طور فزاینده تأثیرگذار یهودیان در کشور های کلیدی مانند هند و چین، ایدئولوژی TCC را به همراه آورده است شده و از وضعیت در حال رشد آن در خانه برای اعتباربخشی به آن استفاده نموده است. اما، همانند مورد TCC در اروپا، TCC در کشورهای در حال توسعه نیز باید با بخش های دیگر از طبقه سرمایه داری برای حفظ نفوذ خود وارد اتحاد شوند.

F TCC و حقوق بین الملل

ظهور TCC به عنوان طبقه غالب در سطح جهانی به طور طبیعی بر CIL اثر گذاشته است. TCC تلاش کرده است تا تغییراتی را ایجاد کند که دیدگاه جهانی شدن را مشروعیت بخشیده و به تحقق منافع آن کمک کند. TCC به دنبال تصویب قوانین اقتصادی بین المللی است که جهانی سازی تولید و مالی را از طریق ایجاد و حفاظت از حقوق مالکیت جهانی، تدوین حقوق شرکت های فراملی و محدود کردن استقلال اقتصادی کشورهای حقیقی تسهیل کند. هدف نهایی آن، ایجاد یک فضای اقتصادی جهانی است که در آن استانداردهای جهانی و هنجارهای جهانی توسط همه دولت ها، صرف نظر از مرحله توسعه، اجرا شوند. مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» نوشتند که ظهور طبقه بورژوازی با قدمت سیاسی با استان های "مستقل یا مرتبط شده" با منافع جداگانه، قوانین، حکومت ها و نظام های مالیاتی در یک ملت با یک دولت، یک آئین نامه ملی، یک طبقه ملی، یک مرز و یک تعرفه گمرکی همراه

شد. امروز، یک TCC در حال ظهور به دنبال جمع شدن با دولت های مستقل برای غلبه بر موانع برای سرمایه خق شده توسط وجود دولت ها، قوانین و سیستم های مالیاتی جداگانه است. از آنجا که سرمایه مالی، تاثیرگذارترین مولفه TCC است، در سال های اخیر نقش مهمی در ایجاد فضای اقتصادی جهانی ایفا کرده است. شرکت های مالی جهانی، به عنوان سازمان های مهم جهانی سازی سریع، با دولت ها در دنیای توسعه یافته، به منظور تدوین قوانین و ایده های بین المللی که به این شرکت ها کمک می کند تا به طور سودآورانه فعالیت های خود را در سراسر جهان گسترش می دهند، نظیر قوانین و ایده هایی که به طور غیرمستقیم حمایت می شوند، تحرک بین مرزهای مرزی و ملزم نمودن کشورهای بدهکار به تعدیل با تقاضاهای بازارهای مالی جهانی " کار کرده اند. البته نتیجه جهانی شدن معاملات مالی، ثروت عظیم برای برخی و سختی های وحشتناک برای دیگران است.

تلاش معاصر برای فراتر رفتن و هماهنگ کردن قوانین ملی، از طریق محیط نهادهای بین المللی در حال گسترش صورت می گیرد که با هم یک دولت جهانی در حال شکل گیری را تشکیل می دهند. این به معنای رشد افت فضای سیاسی برای کشورهای در حال توسعه در زمینه های اجتماعی، اقتصادی و محیط زیست است. فضای سیاسی به طور خاص برای نهادهای کلیدی بین المللی اقتصادی مانند سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و همچنین انجمن هایی مانند کمیته بازل که امروزه قدرت و یا اقتدار کافی برای اجرای قوانین را دارند، از دست می رود.

یک نتیجه افزایش نفوذ TCC در تدوین قوانین بین المللی، تقسیمات رو به رشد شمال و جنوب همراه با تقسیمات در شمال و جنوب بوده است؛ نتایج توزیعی فراتر از مطلوب بوده است. تقسیمات رو به رشد، شیوه مهمی را برای رشد سریع قانون بین الملل حقوق بشر در دهه های اخیر در نظر می گیرند. قانون بین الملل حقوق بشر اغلب توسط یک ایدئولوژی مخالف بیان شده توسط جنبش های اجتماعی جهانی تحریک می شود که به فرآیند جهانی سازی ناعادلانه اعتراض می کند. بنابراین زبان حقوق بشر به طور فزاینده ای برای تحقق خواسته های گروه های ستمدیده و حاشیه ای (از جمله زنان، کودکان، افراد معلول، اقلیت ها، مهاجران، افراد آواره، پناهندگان، بومی ها) مورد استفاده قرار می گیرد. اما TCC سریعاً اعتبار خود را برای گسترش گسترده قانون بین الملل حقوق بشر و

استفاده از آن برای مشروعیت بخشیدن به چشم انداز آن در CIL ادعا میکند. رشد قانون بین الملل حقوق بشر به عنوان مدرکی مبنی بر اینکه طبقه سرمایه داری جهانی با رفاه گروه ها و طبقات حوضه ای مواجه است، ارائه می شود؛ این ردش به طور جزئی توضیح می دهد که چرا قانون بین الملل حقوق بشر به طور جدی با TCC مخالفت نکرده است.

در واقع، TCC از گسترش حقوق بشر استفاده مؤثر نموده است. بنابراین، به عنوان مثال، گفتمان حقوق بشر برای تقویت رژیم حقوق مالکیت جهانی، به عنوان مثال در مورد حقوق مالکیت معنوی (IPRs) استفاده می شود. TCC همچنین از گفتمان حقوق بشر برای پیشبرد و تدوین ایده توسعه انسانی رهبری از طریق پیاده سازی مفهوم مسئولیت اجتماعی شرکتی (CSR) که فعالیت شرکت ها را به حقوق بشر پیوند می دهد، مورد استفاده قرار می دهد. علاوه بر این، ایدئولوژیهای TCC گفتمان حقوق بشر را برای بی ثبات کردن اصول پایه حقوق بین الملل، یعنی اصول عدم استفاده از زور، حاکمیت و عدم مداخله ای که حفاظت از دولت ها و مردم را در اختیار دارند، اعزام کرده است. ایده "مداخله مسلحانه بشردوستانه" یا اخیراً "مسئولیت حفاظت" شامل درک است که به دولت‌های غالب اجازه می دهد تا توجیه استفاده از زور علیه دولت هایی را که با منافع TCC مطابقت ندارند، توجیه کند. در نهایت، رژیم بین المللی حقوق بشر در هسته خود به منظور تطابق با منافع انباشت سرمایه جهانی تنظیم مجدد شده است.

مثال اولیه از چنین پیکربندی حقوق بشر، شیوه ای است که در آن اجرای حقوق بشر در حوزه حیاتی حقوق کار و نیروی کار، از دولت ها و سازمان های بین المللی به عاملان بازار به واسطه ایده CSR منتقل می شود. در طول 20 سال اخیر، همانطور که Hassel اخیراً با توجه به استانداردهای کار بین المللی خاطرنشان کرده اند، بحث در مورد استانداردهای کار از مقررات توسط کنوانسیون ILO به آئین نامه ها، از دولت ها به شرکت های چندملیتی و از رویکردهای متمرکز به محیط های غیرمتمرکز منتقل شده است. در حالیکه برخی، این مورد را به عنوان ساختن راه اصلی با پیاده سازی حقوق کار می بینند، دیگران آن را به عنوان مقوله ای می بینند که استانداردها و مکانیزم های اجرا را محدود می کند و کار ILO را در طی چند دهه تحلیل می برد. آلستون، نگرانی های اصلی را در چارچوب اعلامیه سازمان بین المللی کار در مورد استانداردهای هسته ای (1998) خلاصه می کند:

انتکای بیش از حد بر اصول، به جای حقوق، یک سیستم که اصولی را بر می انگیرد که به طور موثر تعریف نشده هستند و عمدتاً از قوانین بین المللی آنها جدا شده اند که به نوبه خود بر اساس سال های طولانی تکامل فقهی بود، یک عادت اراده گرایانه در رابطه با پیاده سازی و اجرای، همراه تمرکززدایی ساختارنیافته و بی حد و حصر در مسئولیت و تمایل برای پذیرفتن تبلیغ نرم به عنوان خط پایان هستند.

آلستون به درستی نتیجه می گیرد که "یک نماینده از حمایت های حقوق کار در راستای خنثی کردن فشار از کسانی که نگران فرسایش حقوق کارگران در نتیجه بعضی از جنبه های جهانی شدن هستند" ساخته شده است.

با توجه به این تحولات، CIL ممکن است به عنوان یک سیستم از اصول و هنجارها در درجه اول بین دولت ها و در درجه دوم از طریق شبکه ای از نهادهای غیر دولتی در نظر گرفته شود که منافع طبقه خاصی را دربردارند توسط گستره ای از وسایل از جمله سازمان های بین المللی اجرا می شود که بلوک های سازنده یک دولت جهانی در حال وقوع هستند. به طور خاص، CIL را می توان به عنوان قانون بین الملل امپریالیستی طبقه متوسط جامعه مشخص نمود که منافع یک TCC در حال ظهور را به ضرر منافع TOC و دموکراسی جهانی اساسی تدوین می کند. برای اطمینان، شاخه های مختلف از CIL، حتی زمانی که کاراکتر کلی CIL را منعکس می کنند، به منافع طبقه غالب به طور متفاوت پاسخ می دهند. قانون اقتصادی بین المللی، به طور مثال، منافع TCC را به طور مستقیم تر از شاخه های دیگر قانون بین المللی تدوین می کند. از سوی دیگر، قانون بین المللی زیست محیطی، حتی با اینکه منافع TCC را در خود جای می دهد، به دنبال روی آوردن به اصطلاحاتی با واقعیت بحران اکولوژیک جهانیست. بنابراین در حالیکه TCC می تواند انجام تعهدات الزام آور برای مقابله با مسئله تغییر آب و هوایی را متزلزل نماید، نمی تواند به طور کامل رضایت در حوزه جامعه علمی روی معنی و پیامدهای تغییر آب و هوایی را برای آینده سرمایه داری جهانی و سیاره زمین نادیده بگیرد.

برگفته از بحث اولیه طبقه، حال زمان در نظر گرفتن نحوه جای دادن اشکالات اجتماعی دیگر در مشخصه CIL فرا رسیده است که منجر به مشخص نمودن CIL می شود، نه صرفاً بر اساس عبارات طبقه، بلکه به طور مثال بر اساس جنسیت. بنابراین، آیا یک مشخصه از قانون بین المللی به عنوان ظرافت، جوهره CIL را بهتر در بر ندارد؟ در کتاب

مسیرشکن خود، مرزهای حقوق بین الملل، چارلزورث و چینکین خاطرنشان می سازند که "سیستم حقوق بین الملل، در ملاحظه تمام گروه های زن از هر طبقه قصور می کند." وضعیت زنان در این زمینه هیچ تفاوتی با سایر سوالات زیربنایی ندارد. این موضوع به ویژه در مورد واقعیت تاریخی گواهی شده است که در بسیاری از موارد استعمارگرایی و پدرسالاری، دو طرف یک سکه را نشان می دهد. به این ترتیب، تعجب آور نیست که در دوران امپریالیسم جهانی، نیز وضعیت، چندان تغییری نکرده است؛ این همایش تاریخی آن است. به گفته چارلزورث و چین کین، «ماهیت حقوق بین الملل، سرو کار داشتن با معایب ساختاری جنس و جنسیت را دشوار ساخته است. واقعیت زندگی زنان به راحتی با مفاهیم و مقوله های حقوق بین الملل متناسب نیست. منابع قابل قبول حقوق بین الملل، یک رژیم جنسیتی را حفظ می کنند. این درک به وضوح به یک ویژگی جنسیتی از CIL اشاره دارد. اما همزمان Charlesworth و Chinkin نیز نشان می دهند که استفاده از طبقه بندی نامطلوب "زنان" مشکل ساز است زیرا "ظاهر یکنواختی را به وجود می آورد که تفاوت های واقعی در زندگی زنان را پنهان می کند. اینها عبارتند از نژاد، قومیت، بومی، مذهب، طبقه یا کست، ثروت، وضعیت خانوادگی، موقعیت جغرافیایی، تحصیلات، جنسیت و سن.» به عبارت دیگر، در حالی که چارلزورث و چینکین خود را به نقد فمینیستی محدود می کنند، به نقاط دیگر اجتماعی در جامعه حساس هستند و به اعتبار ویژگی های چندگانه CIL اشاره دارند. اگر رساله Sen در مورد محوریت طبقاتی پذیرفته شود، خصوصیت پدرسالارانه امپریالیستی بورژوازی، موجه به نظر می رسد. مشخصه CIL به عنوان امپریالیست نیز به این واقعیت اشاره دارد که مبحث نژادی آن در گذشته همچنان به حال خود رها شده است؛ تقسیم تمدن / غیر تمدن در حال حاضر فرم های جدیدتر را تصدیق می کند.

با این حال، لازم است تاکید کنیم که یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل در جهت گیری آن قطعی نیست. این مورد مشخص می کند که CIL دارای کارکرد اساسی و درجه ای از استقلال از منافع طبقه سلطه است. به این معنی است که ایده "حاکمیت قانون بین المللی"، صرفاً یک نماینده برای تحقق منافع طبقه و جنبش نیست. علیرغم تعریف حقوق بین الملل به عنوان امپریالیستی، ایده حقوق بین الملل همچنان برای TOC معنادار است. در حالی که قبول یک شکل از پوچ گرایی قانونی بین المللی ممکن است وسوسه انگیز باشد، چنین حرکتی در خدمت منافع

گروه ها و طبقات زیردست نخواهد بود. اصول اساسی حقوق بین الملل (به عنوان مثال، اصل عدم استفاده از زور) وجود دارند که حتی زمانی که از طریق TCC تضعیف شوند، از دیدگاه TOC و دولت های ضعیف دارای اهمیت حیاتی هستند. تلاش برای مشروعیت، مستلزم اینست که TCC همیشه منافع TOC را به ویژه در مواجهه با مخالفت و مبارزه با TOC نادیده نگیرد.

4 قانون بین المللی از زیر: مبارزه جهانی TOC

در یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل، نقد نظری CIL به طور داخلی در ارتباط با یک نظریه مقاومت است که منازعات TOC را در برابر قوانین ناعادلانه ثبت می کند، ارزیابی می کند و در فرایند قانونی بین المللی قرار می دهد. در این راستا، یک تئوری مقاومت طبقاتی به دنبال جلوگیری از دام خوش بینی لیبرال و بدبینی چپ گرا است. از دیدگاه او، روایت پیشرفت و تصویری از سلطه های بی پایان، دیالکتیک پیچیده تغییرات اجتماعی را در بر نمی گیرد. تناقضاتی که فرآیندهای اجتماعی ملی و جهانی را نشان می دهند فضای گفتمان ضد هژمونیک و سیاست رهایی را بدون نوید دادن یک آرمانشهر خلق می کنند. با این وجود، رویکرد طبقاتی، تلاشهای بنیادی برای دموکراسی و عدالت جهانی را جلب می کند.

ارتباط تئوری و عمل در یک رویکرد طبقاتی با تئوری های بحرانی به طور کلی مخالف است، که تمایل دارد که در رهایی دادن از، نسبت به رهایی دادن به، بهتر باشد و هنوز در مورد چگونگی رسیدن از اینجا به آنجا "ضعیف تر است. نتیجه اغلب در مورد ایده «افراط گرایی با قوانین» مشکوک است. یک گرایش، به خصوص در رشته های نظریه انتقادی پست مدرن وجود دارد که «اهداف را به وسایل» پیوند نمی دهد یا در مورد نحوه عمل جامعه جهانی امروزی برای تحقق منافع خود در طولانی مدت تعمق می کند، اما، وندت، با استدلال موردی برای بازسازی گران، اشاره می کند که علیرغم عدم قعطیت و پیچیدگی دنیای اجتماعی، شما می توانید "تسلیم شوید یا تکامل را هدایت کنید. . . نفوذ گسترده و گرایش های در حال توسعه داشته باشد". تحولات افزایشی قانون نباید مورد سوء استفاده قرار گیرند. در عوض یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل، اهمیت این تحولات را برجسته می کند، زیرا این بخش از

دیالکتیک اجتماعی و حقوقی است که جامعه جهانی را تشکیل می دهد و تسهیلات TOC را بازتولید می کند. در حالی که اهمیت تغییرات افزایشی در ایجاد رفاه برای TOC نباید بیش از حد مورد توجه قرار گیرد، ناباروری چپ گرا، از این استدلال مورد سوء استفاده قرار می گیرد که "اصلاحات" به سلطه مشروعیت می بخشند. نباید فراموش شود که تحولات در CIL از طریق مبارزات جهانی TOC به وجود آمده است.

یک بین المللی گرایی امروزی

ایده بین المللی گرایی همیشه یک جزء جدایی ناپذیر از فرمولهای مارکسیستی برای به ارمغان آوردن تغییر اجتماعی بود. اما همانطور که Halliday به صراحت خاطر نشان کرده است، ارجاع به بین المللی گرایی گذشته باید بر اساس یک خواندن حیاتی و آگاهانه از سوابق گذشته باشد، به خصوص این حقیقت که به ابزار دولت ها تبدیل شد. بین المللی گرایی قدیم باید با ایده یک بین المللی گرایی جدید و پیچیده (همراستا با رده TOC) جایگزین شود که فراگیرتر است و شامل هر دو جنبش های اجتماعی جدید و قدیم عاملات دولتی و غیردولتی می شود و در نتیجه متمایل به جای گرفتن در ساختارهای سازمانی منفرد است که در اختیار دولت ها قرار می گیرند. هدف بین المللی گرایی پیچیده، متحد نمودن گروه های اجتماعی بر اساس یک طبقه و بر مبنای غیرطبقه‌ای، قربانیان سوء استفاده و نیز قربانیان انحصار اجتماعی، تبعیض جنسی، قومی، نژادی و مذهبی است. در نتیجه هیچ حزب یا بخشی از TOC وجود ندارد که به تنهایی با هدایت مقاومت تحمیل می شود. حضور یک ساختار سازمانی تکه تکه، مانع امکان منازعه طبقه‌ای می شود. منازعه طبقه‌ای طبق اشاره پولانتزاس، حتی زمانی که طبقات سازماندهی نشده اند، وجود دارد. چندگانگی سازمان ها، یک مزیت است زیرا احتمالاً کمتر اینها توسط دولت ها مورد همکاری قرار گیرند. حتی کسانی که به صراحت از تحقق آرمان های سوسیالیستی سخن می گویند، روشن می کنند که "این به معنی یک حزب قدیمی آوانگارد نیست که هدف خاصی را تحمیل می کند و به خودی خود چنین چنین وضوحی از چشم انداز را برای مستثنی نمودن تمام صداهای دیگر را رد کند". با این حال، ایده "انترناسیونالیسم" پیچیده، فقدان یک ساختار ویژه مقاومت را بدون توجه به نیاز به برخی هماهنگی ها بین TOC در سطح جهان تجلیل می کند. چنین

همانگ سازی در حال حاضر شروع به رخ دادن نموده است. امروزه همگام سازی بین جنبش های اجتماعی و اعتراضی TOC (اغلب با استفاده از اینترنت) در سطح جهانی وجود دارد، با سیستم های نظیر World Social Forum (WSF) که نوعی انسجام سازمانی را فراهم می کند. بازیگران چندگانه و جنبش های اجتماعی، با استفاده از طیف وسیعی از تاکتیک ها و استراتژی ها، با توجه به مسائل و مفاهیم، برای مبارزه برای تغییر در نظام حقوقی بین المللی و کار برای عدالت جهانی، با روش های مختلف ترکیب می شوند.

B خشونت امروزی

یک سوال مهمی که در زمینه تاکتیک ها و استراتژی های بازیگران مختلف و جنبش های اجتماعی مطرح می شود این است که آیا می توان از خشونت برای ایجاد تغییر استفاده کرد. آیا یک دولت که با حمایت از طبقات تحت ستم بر سر قدرت می آید باید از خشونت استفاده کند تا تغییرات اجتماعی داخلی را به وجود آورد یا از جنبش های اجتماعی جهانی حمایت بگیرد که از خشونت استفاده کند؟ تقریباً چهار دهه پیش، مارکز، نویسنده برجسته "مرگ السالوادور آینده" بیان کرد: "دراماتیک ترین تضاد زندگی او [یعنی آینده] در همان زمانی بود که دشمن مادرزاد خشونت و یک انقلابی پرشور بود. او معتقد بود که درگیری را با این فرض حل و فصل نموده است که شرایط در شیلی، یک انقلاب صلح آمیز را به سوی سوسیالیسم با قانونی بودن بورژوازی میسر سازد. تجربه به او آموخته بود که یک سیستم نمی تواند توسط یک دولت بدون قدرت تغییر یابد. اما، از یک دیدگاه بلندمدت، آینده حق داشت (اگرچه او زندگی خود را وقف تعهد خود به کارهای دموکراتیک نمود) و منتقدانش اشتباه می کردند. آینده تحولات اجتماعی پایدار در دو سطح داخلی و بین المللی، با کارهای دموکراتیک و اعمال ضدخشونت نهفته است. در جستجوی تغییر، امروزه، تجربه تخریبی جوامعی که از طریق خشونت برای رهایی تلاش نمودند، نویدبخش نمی تواند باشد. خشونت فقط می تواند به «بازی تکراری از سلطه» (اصطلاح Foucault) منجر شود که پیش بینی بدبینی های چپ گرایانه را برآورده می کند. بنابراین باید توسط جنبش های اجتماعی، دولت ها و عاملات غیردولتی که از TOC عمل می کنند، اجتناب شود.

C مبارزه طبقاتی امروزی

یک اعتراض احتمالی به بحث در مورد مبارزات جهانی TOC در یک چارچوب بین المللی پیچیده می تواند این باشد که زمانی که مبارزه های TOC معاصر توسط مقاومت غیرطبقاتی غالب شود، صحبت در مورد مبارزات طبقاتی اشتباه است. به عنوان مثال، گفته می شود جنبش های اجتماعی جدید (NSMs) بیشتر به یک فرایند فرایند مادی گرایانه و بنابراین حوزه گردش سرمایه مربوط می شوند، نه حوزه تولید و مبارزات سنتی نیروی کار. با این حال، اگر، ماهیت همپوش، متقابل و مکمل رابطه بین تقسیمات اجتماعی طبقاتی و غیرطبقاتی در نظر گرفته شوند، به عنوان مثال در مورد مبارزه برای حقوق زنان، NSM ها می تواند به عنوان جنبش های چند طبقه با مبارزه طبقاتی در محور خود در نظر گرفته شوند. بسیاری از مسائلی که NSM ها، به ویژه در دنیای سوم، به طور عمده با آنها روبرو هستند، مسائل مربوط به طبقه هستند. به عنوان مثال، مبارزه با جایجایی ناشی از توسعه و یا مبارزه برای حفاظت از محیط زیست، اغلب به فقیرترین فقرا در جهان سوم یعنی مردم بومی و قبیله ای و دهقانان فقیر مربوط می شود. به نظر می رسد که طبیعت سرمایه داری جهانی امروزی در حال تغییر است. مسیر در حال گسترش سرمایه در عصر جهانی شدن، قطعاً ارزش اضافی را از کسانی که در چارچوب تولیدی خود هستند، تولید می کند، اما موجب "انباشت" بدون طبقه کارگر می شود. فرایند انباشت در حال گسترش امروزی شامل خصوصی سازی منابع طبیعی یا مشترک جهانی می شود. بنابراین شما در سراسر جهان سوم مبارزه در مورد آب، تولید جنگل، تنوع زیستی و غیره را مشاهده می کنید. تظاهرات دیگر از اشکال جدیدی از "مبارزه طبقاتی" نیز وجود دارند. غالباً اطلاع رسانی در حال رشد کار در جهان سوم، همراه با پدیده های پیمانکاری و برون سپاری کار توسط بخش شرکت های فراملی، به معنای بازسازی نقشه جهانی روابط سرمایه-کارگری است. نقش فزاینده کارگران مهاجر در اقتصاد جهانی ابعاد دیگری را به آن اضافه می کند. بنابراین مکان های گوناگون و متنوعی از کار وجود دارد که باعث ایجاد تناقض های متعدد می شود که منجر به گسترش محل های مبارزات طبقاتی می شود. در این موارد، یادآوری تامسون که "مبارزه طبقات، مفهوم قبل تر و جهانی تر از مفهوم طبقه است، مفید می باشد:

طبقات به عنوان نهادهای جداگانه موجود نیستند، به اطراف نگاه می کنند، طبقه ی دشمن را پیدا می کنند و سپس شروع به مبارزه می کنند. برعکس، مردم خود را در یک جامعه با راه حل های مشخص (به ویژه، اما نه به طور انحصاری در روابط تولیدی) پیدا می کنند، آنها استثمار (یا نیاز به حفظ قدرت برای کسانی که آنها را استثمار می کنند) را تجربه می کنند، آنها نقطه ای از منافع متضاد را شناسایی می کنند، آنها شروع به مبارزه با این مسائل می کنند و در فرایند مبارزه، خودشان را به عنوان طبقات کشف می کنند، این کشف را به عنوان آگاهی طبقاتی می دانند.

بدین ترتیب مبارزه رو به رشد در برابر "تجمع با تخریب"، "مبارزه طبقاتی" است، حتی زمانی که همیشه در روابط تولیدی ریشه دارد. به عبارت دیگر، ساختار تغییرناپذیر روابط جهانی استثمار، نیاز به یک درک بزرگ و فراگیر در مورد روابط سرمایه-کار دارد.

البته در این فرایند، نباید از منازعات طبقاتی سنتی غفلت نمود. در این باب، مایه تاسف است که اعلام "وداع با طبقه کارگر" و یا "مرگ دهقانان" در بین بسیاری از نویسندگان چپ دیده شده است. گفته می شود که در آن زمان نیروی کار جهانی "بین سالهای 1975 تا 1995 بین دو تا دو برابر شده و به 2.5 میلیارد نفر رسیده بود." از آن به بعد این مقدار بیشتر شده است. بدین ترتیب، Ahmed حق دارد اشاره کند که حیرت انگیز است که بحث در مورد «پسا-کار» در نظریه اجتماعی و سیاسی زمانی اتفاق می افتد که طبقه کارگر تبدیل به یک طبقه جهانی می شود. به همین ترتیب اعلام مرگ دهقانان به این واقعیت اشاره می کند که "در دو کشور پرجمعیت جهان، چین و هند، نیمی و یا بیشتر از جمعیت کارگر هنوز در کشاورزی هستند"، که بخشی از اختلافات بر سر زمین را در کشورهایمانند هند و چین توضیح می دهد در نهایت می توان ذکر کرد که نادیده گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در جهان سوم، حتی در میان مارکسیست ها، یک تعصب غربی است.

در نتیجه گیری این بخش می توان مشاهده نمود که تصادفی نیست که بسیاری از مبارزات جهانی در دوران اخیر، رژیم های حقوق بین الملل در زمینه محیط زیست، مالی و تجارت بوده است، زیرا تاثیر منفی بر مردم بومی و قبیله ای. دهقانان، طبقات کار، و به طور کلی TOC داشته است. مبارزات ممکن است در حال حاضر موفق به ضربت وارد

کردن به بدنه یک CIL شکل یافته-TCC نباشند، اما فرایند بازانديشی را آغاز کرده اند که می تواند به تحقق اهداف عدالت جهانی کمک کند.

5 نتیجه گیری: اهمیت رویکرد طبقه

این مقاله بر اساس این فرض نوشته است که یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل، دیدگاه های انتقادی را با هر چارچوب نظری مورد استفاده، در مورد ساختار و فرایند حقوق بین الملل ارائه می دهد: چارچوب نظری Marx، Weber یا Bourdieu. در حالی که رویکرد طبقاتی باید شناخت روابط پیچیده درونی و بین طبقاتی، و همچنین روابط آنها با جنس و نژاد و ادامه قانون اساسی پیچیده آنها در سطح جهانی را در نظر گیرد، این اقدام احتمالاً درک عمیق تری از قوانین بین المللی ارائه می دهد. از آنجایی که حتی یک رویکرد ابتدایی طبقاتی به قوانین بین المللی و نهادها هنوز به طور کامل بیان نشده است، باید (در صورت مطلوب بودن) در بحث های پیچیده در مورد مقوله "طبقه" یا "TCC" برای تولید بینش های تازه کنسل شود. یک رویکرد طبقاتی به حقوق بین الملل که در معرفت شناسی ماتریالیستی و جامعه شناسی ریشه یافته است، زمانی در مفیدترین حالت است، از سنت های فکری دیگر، به ویژه فمینیسم و نظریه پردازان نژاد انتقادی استفاده کند. اما نیاز به کار تجربی دقیق که نقشه طبقه جهانی را تعریف کند و طبقه بندی را با شواهد قابل توجهی از جمله نتایج توزیع شده ی یکپارچه ای که ناشی از رژیم های قانونی بین المللی است، ارائه دهد، غیرقابل انکار است. در ضمن، به صورت طرح واره می توان گفت که مزایای متداخلی وجود دارند که رویکرد طبقات برای قانون بین المللی ارائه می دهد.

اول، نوشتن یک تاریخچه از قوانین و مقررات بین المللی برای بررسی نقش نیروهای اجتماعی، گروه ها و طبقات است که بر تکامل و توسعه آنها در دوره های مختلف تاریخ تأثیر می گذارد، میسر می سازد.

ثانیا، یک رویکرد طبقاتی به شناسایی گروه های اجتماعی حاکم و بخش های طبقاتی کمک می کند که اصلی ترین رژیم های حقوقی بین المللی است.

سوم، یک رویکرد طبقاتی، به شدت بر روی شرایط موجود و نگرانی های TOC تاکید می کند تا محدودیت قانون بین الملل حقوق بشر را مشخص کند؛ به این ترتیب به اهلی کردن و توجه به بیگانگی قوانین بین المللی از سرنوشت TOC کمک می کند.

چهارم: یک رویکرد طبقاتی، تئوری را با عمل پیوند می دهد، و به مقاومت TOC به رژیم های مختلف حقوق بین الملل توجه می کند. به این ترتیب روایت های مقاومت به بخشی جدایی ناپذیر از داستان حقوق بین الملل تبدیل شده است.

پنجم، یک رویکرد طبقاتی در درک دقیق دنیای سازمان های جامعه مدنی و جنبش های اجتماعی و رویکرد آنها به رژیم های مختلف بین المللی مختلف کمک می کند. این کمک می کند تا سازمان ها و جنبش هایی را تشخیص دهیم که علل TOC را از کسانی که همبستگی با منافع TCC را بیان می کنند، حمایت می کند.

ششم، یک رویکرد طبقاتی، اندیشیدن دوباره در مفهوم لیبرال حقوق بین الملل و رابطه پیچیده و متناقض آن با ایده عدالت جهانی را فراهم می آورد.

هفتم، یک رویکرد طبقاتی، کمک می کند تا جامعه مجربین بین المللی، جایگاه خود را در ساختار طبقه جهانی پیدا کنند. این جایگاه، با توجه به تقسیمات شمال-جنوب و تقسیم جنسیتی چندگانه و پیچیده است. اما مفهوم "سرمایه فرهنگی" به توضیح مجموعه ای ایدئولوژی ها و منافع کلی کمک می کند که تفکر و نقش کالج نامرئی و کلای بین المللی را تعیین می کند. با توجه به اینکه فرایند و محتوای حقوق بین الملل، برخلاف قوانین داخلی، بسیار تحت تأثیر و کلای بین المللی قرار گرفته است، موقعیت مکانی کالج نامرئی، پیامدهای مهمی برای تحقق نظم صلح طلبی و درستی جهان دارد.